



یادداشتی بر برگِ دوم کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی تألیف ایرج افشار

حمیدرضا قلیچ‌خانی*

پیشکش به استاد استادان
ایرج افشار

متذکر نشده‌اند، بسنده کرده‌ام و در برابر مدخل‌هایی هم که در کتاب نیامده است، علامت ستاره (*) گذاشته و برای تأکید، زیر اصطلاحات هر بیت خط کشیده‌ام. مدخل «کاغذ» و «کاغذ ابری» را هم که بسیار مفصل بود، حذف کردم.

* کاغذ آتش رسیده:

شرار ثابت و سیاره دام فرصت کیست؟
فلک به کاغذ آتش رسیده می‌ماند

(بیدل، ۲/۹۲)

کاغذ آتش زده:

نامه‌ام کاغذ آتش زده را می‌ماند
جابجا اشک چو افشان شرار افتاده

(کلیم، ۵۴۵)

بس که لرزد دست همچون کاغذ آتش زده
می‌شود بر صفحه تذهیب افشان بی‌قرار

(اشرف، ۱۰۱)

کرده گل گل چهره تا می در ایام انداخته
حسن آب آورده است و طرح باغ انداخته

روز پانزدهم تیر ماه سال ۱۳۹۰ که به تازگی از هندوستان بازگشته بودم؛ سری به میراث مکتوب زدم و مدیر فاضل و محترم‌اش، آقای اکبر ایرانی، پذیرایم شدند و پس از گپ و گفتی از اصطلاحات نسخه‌پردازی سخن رفت و ایشان نسخه‌ای از کتاب تازه منتشر شده «کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی» را به بنده هدیه دادند و خواستند که مطلبی درباره آن بنویسم.

همان شب به سرعت این کتاب مفید را خواندم و هم‌زمان با نگاهی به یادداشت‌های سال‌های اخیر، متنی را تهیه کردم و روز بعد برایشان فرستادم. ایشان پیشنهاد کردند از شواهد بکاهم و متن را به حد قابل نشر در مجله برسانم. یادداشت زیر، خلاصه شده متنی است که تنظیم کرده بودم و از آن جا که نوشتن شرح مدخل‌ها و بسیاری از ظرائف ممکن نیست، عذرخواهم ولی دریغ آمد که همین شواهد نیز منتشر نشود. این یادداشت صرفاً مربوط به «برگ دوم» کتاب است که استاد ایرج افشار در آن به اصطلاحات و تعابیر پرداخته‌اند. برای حفظ اختصار غالباً به ذکر شواهد سبک هندی، که استاد

* پژوهشگر خوشنویسی ایران / www.ghelichkhani.com



دوره دوم، سال ششم، شماره سوم و چهارم، مرداد - آبان‌ماه ۱۳۹۱

در تن ایوب ما چون کاغذ آتش زده
داغ سودای تو کرم شب چراغ انداخته

(اشرف، ۳۴۳)

محو گیرید خط و نقطه این نسخه وهم
همه جا کاغذ آتش زده مسطر زده است

(بیدل، ۷۲۸)

هوس چه صید کند یارب از کمینگه فرصت
اگر چه کاغذ آتش زده پلنگ نگرود

(بیدل، ۱۴۶/۲)

دارم دلی از داغ تمنای تو لبریز
چون کاغذ آتش زده غربال شرر بیز

(بیدل، ۲۸۷/۲)

تأخیر ندارد خط فرمان نجاتم
در کاغذ آتش زده ثبت است براتم

(بیدل، ۴۷۱/۲)

* کاغذ آتش کمین:

شر خرم دلی چون کاغذ آتش کمین دارم
تماشایی که نومیدی چه می بیزد به غربالش

(بیدل، ۳۳۲/۲)

کاغذ اطفال:

کاغذی باشد که اکثر طفلان به ریسمان بسته به هوا سر دهند.

(بهار عجم)

ز بس گذاشته عشقم به زور رشته آه
سبک چو کاغذ اطفال بر هوا رفتم

(نصیرای همدانی)

کاغذ افشان / کاغذ افشان کردن:

افشان کردن کاغذ در ص ۱۷۰ یاد شده است.

کاتب قدرت چو آهنگ کتابت می کند
کاغذ افشان افلاکش نماید دفتری

(اشرف، ۸۴)

از زرافشانی و گوهرپاشی وقت نثار
صفحه طومار ره را کاغذ افشان کنید

(اشرف، ۱۲۴)

کاغذ آل:

در ص ۱۳۱ از آن یاد شده است.

نوشتیم غم هجران تو بر کاغذ آل
که به خون سرخ شد از گریه سراسر کاغذ

(غزالی مشهدی، ۲۰۱)

* کاغذ الوان:

شعر اشرف بی نیاز از کاغذ الوان بود
معنیم چون هست رنگین نیست حاجت سرخ و زرد

(اشرف، ۲۵۱)

فروغ شمع در فانوس، رنگ نسبت افروزد
به کاغذهای الوان نیست حاجت شعر رنگین را

(نجیب، ۵۹)

کاغذباد / کاغذ باد / کاغذباد ساختن:

قلم راست حرفی ازو در سرشت
که بر کاغذ باد باید نوشت

(۸۵۷، قدسی)

چه داند آن ستمگر قدر دل های پریشان را؟
که سازد طفل بازیگوش کاغذباد قرآن را

(صائب، ۲۰۴)

به صد امید دل دادم به دست او، ندانستم
که مصحف را ز شوخی طفل کاغذباد می سازد

(صائب، ۱۴۶۰)

نگردد تا گره تار نفس در دل ز خاموشی
چو کاغذباد هر فرد از کتاب زندگی باشد

(صائب، ۱۵۰۷)

همچو کاغذباد، گردون هر سبک مغزی که یافت
در تماشاگاه دنیا می پراند بیشتر

(صائب / ۲۲۲۳)

دفتر برگ خزان را باغبان شیرازه بست
کاغذ باد است اوراق پریشانم هنوز

(صائب / ۲۳۰۵)

به یک دو جلوه زمین گیر گشت کاغذ باد
به هیچ جا نرسد هر که می پراندش

(صائب / ۲۴۱۳)

عشق بر باد اگر داد مرا باکی نیست
می کشد جانب خود باز چو کاغذ، بادم

(صائب / ۲۷۲۰)



دود آتش بود آن مو به سرش پنداری
کاغذ باد بود زین به فرازش گویا

(اشرف، ۴۶)

باز اطفال ریاحین کامکاری می کنند
طرح کاغذباد از ابر بهاری می کنند

(اشرف، ۲۵۵)

طفل اشکم کرده دیگر کاغذ باد آرزو
عاقبت بر باد خواهد رفت اوراقِ دلم

(اشرف، ۲۸۶)

همچو کاغذباد تا باشد امید بازگشت
رشته‌ای بر پای مرغِ نامه بر خواهیم بست

(اشرف، ۳۳۱)

چو شور است این که اشعار نجیب افکنده در عالم
که کاغذبادِ طفلان کرده دیوانِ نسیمی را

(نجیب، ۷۰)

من آن طفلم که از بازی دل خود شاد می سازم
گه از خورشید و گاه از ماه کاغذباد می سازم

(نجیب، ۳۸۸)

کی از ترتیبِ دیوان شاد می سازم دل خود را
چو طفلان از برای خویش کاغذباد می سازم

(نجیب، ۳۸۹)

مهر چون کاغذ بادی است که هر روز ز شوق
طفل ایام کند رشته او را اطول

(نجیب، ۵۳۶)

تخت سلیمان گر همه بر چرخ زد پهلوی قدر
وا شد طناب دعوی اش چون کاغذ باد از کمین

(بیدل، ۱۶۵)

بیاض شعر به توفان رود چو کاغذ باد
ز وصف زلف تو گر مصرعی کنم تحریر

(بیدل، ۲۷۱/۲)

* کاغذ بردن:

هر نامه بی مطلب ما جای رقم نیست
قاصد نفسی سوخته در بردن کاغذ

(بیدل، ۲۵۰/۲)

* کاغذ بی مهره:

کم کم انگشت نهم بر ورقِ ناصافان
خامه بر کاغذ بی مهره کند کند گذر

(قدسی، ۱۲۴)

انگشت منه بر ورقِ ناصافان
بر کاغذ بی مهره، رود کند، قلم

(قدسی، ۶۸۰)

* کاغذ پاره/ کاغذ پاره‌ها:

پاره کاغذ در ص ۱۵۷ یاد شده است.

نامه بی نام، کاغذ پاره‌ای بی قدر بود
جزو جان گردید چون آرایش از نام تو یافت

(طالب، ۳۸۱)

کس چه داند تا چه آمد بر سر مکتوب من
این قدر دانم که کاغذ پاره‌ها بسیار بود

(نجیب، ۲۸۵)

* کاغذ پوش:

گر چنین باشی ستمگر تیره بختان را چو خط
خواهد آخر خط رخسار تو کاغذ پوش ساخت

(منیر، ۲۸۵)

* کاغذ پیچیده:

کاغذ پیچیده او چیست؟ ماه یک شبه
کز کف چون آسمانش می شود ماه تمام

(طغرا)

از صحبت هر که شد سخن چین چو قلم
چون کاغذ پیچیده بکش رو در هم
زنهار مشو از دو زبانان ایمن
عاقل در بیم باشد از تیغ دو دم

(غنی، ۲۳۹)

* کاغذ دفتر:

آید محاسبات جلالش چو در میان
اوراق چرخ کاغذ دفتر نمی شود

(طغرا)

* کاغذ دورو:

از کاغذ دوروی در ص ۱۳۶ بدون شاهد یاد شده است.
گر خامه را کند دو زبان جای حرف نیست
چون کاغذ دورو طرف گفتگو بود

(صائب، ۲۰۴۱)



کاغذِ روزن:

در ص ۷۰ از آن یاد شده است.

گشته تا بادِ خزان پرده در خانه ما
کاغذِ روزنِ ما کاغذِ بادی شده است

(غنی، ۱۲۰)

خانه ام بس که ز دیدار تو روشن شده است
پرده چشم مرا کاغذِ روزن شده است

(فصاحت‌خان راضی)

کاغذِ زر:

به رخسارم سرشک در دپرور
چو افشانِ طلا بر کاغذِ زر

(اشرف، ۱۶۵)

منیر لاهوری در وصف گل رای چنبه گفته:

از آن در بوستان گشته توانگر
که هر برگش بود چون کاغذِ زر

(ص ۱۶۷)

کاغذِ زرد (دو روی زرفشان):

در برگ پنجم ص ۱۳۶ از آن یاد شده است.

تا نویسم قطعه‌ای هجو از منافق سیرتی
کاغذِ زردِ دو روی زرفشان آورده‌ام

(اشرف، ۱۱۰)

شکسته رنگی خود را به رنگِ کاغذِ زرد
به جای نامه فرستاده‌ای دریغ از تو

(نجیب، ۴۵۵)

کاغذِ سبز:

در ص ۱۳۷ از آن یاد شده است.

زین کاغذِ سبز دادِ عشرت دادم
گل گل بشکفت خاطرِ ناشادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری به برگِ سبزی یادم

(غنی، ۲۳۹)

کاغذِ سرمه:

یک چشم به هم زدن سیه خواهی کرد
چون کاغذِ سرمه نامه عصیان را

(اشرف، ۳۵۰)

* کاغذِ سفید:

تدبیر درد، مسلک روشن ضمیر نیست
در کاغذِ سفید ندیدم دوا کنند

(تأثیر، ۴۴۶)

کاغذِ سوزن زده:

صفحه آینه را کاغذِ سوزن زده کرد
تا چه با سینه مجروح کند مژگانش

(صائب، ۲۴۰۱)

پرده دیده من کاغذِ سوزن زده شد
تا سر رشته مقصود به دستم دادند

(صائب، ۳۵۱۰)

چون کاغذِ سوزن زده در عرصه آفات
رو سینه به ناوک ده و سامان زره کن

(بیدل، ۶۴۵/۲)

* کاغذِ سیمین:

صفت کاغذِ سیمین که پی دود قلم
سیم سوزی شود و نقش بر آرد بریان

(امیر خسرو)

* کاغذِ عکسی:

استاد افشار آورده‌اند:

تصور می‌کنم نوع کاغذهای فرنگی است که چون مقابل
نور گرفته شود در زمینه آن عکسی دیده می‌شود. در گذشته
به آن «کاغذ بتی» و امروزه معمولاً به آن «ته‌نقش» گویند.
(اصطلاحات خط و کاغذ و نسخه، نامه بهارستان، ش ۶ ص ۴۸۵)

گویا منظور از «کاغذ عکسی» همان صنعت عکاسی باشد.
عکاسی در کتاب‌آرایی به این روش بوده که برای اجرای نقوش
در حاشیه کتاب یا قطعه، مقوایی را به اندازه صفحه کتاب
انتخاب می‌کردند و سپس نقوش مورد نظر را پس از کشیدن،
بریده و از آن درمی‌آوردند و در اصل شابلونی تهیه می‌شد که
به وسیله آن می‌توانستند نقوش یکسانی را بر حاشیه کتاب
و یا قطعات اجرا کنند. پس از گذاشتن مقوای تهی از نقش،
رنگ‌های مورد نظر را به روش افشان بر حاشیه می‌پاشیدند
و بعد از خشک شدن، مذهبان و محرران، آن نقوش را تکمیل
می‌کردند. (نک: فرهنگ خوشنویسی، ۲۶۲)

بس که رنگین شده از نقش رخت سینه ما
صفحه کاغذِ عکسی بود آینه ما

(جلال سیادت)



گل ابر شفق رنگین و شاداب
ز عکسش کاغذِ عکسی شده آب

(خان آرزو)

* کاغذِ غم‌نامه:

کاغذِ غم‌نامه را کردم حنایی از سرشک
تا به یاد او دهم چشم به خون پرورده را

(کلیم، ۲۲۸)

* کاغذ فرستادن:

کاغذ در معنای نامه در ص ۴۳ یاد شده است.

با حسرت دل هیچ نپرداخت نگاهت
کاش آینه می‌داشت فرستادنِ کاغذ

(بیدل، ۲۵۱/۲)

* کاغذفروشی:

به ترتیبِ دیوان چو آیی به جوش
به روغن فتد نانِ کاغذفروشی

(۸۴۷، قدسی)

* کاغذک:

به برگ هشتم کتاب نیز مربوط است.

بنشست و یکی کاغذکی چکسه برون کرد
حاصل شده از کدیه به جو جو نه به مثقال

(انوری)

* کاغذِ گرده:

گر کاغذِ گرده سپهر است
ور نقش و نگارِ ماه و مهر است

(اشرف، ۱۶۰)

آن بت از کینه زند نقش مرا بس که به تیر
کاغذِ گرده کند صفحه‌ تصویر مرا

(اشرف، ۳۴۵)

زنهار به آیین منجم نروی
بی قدرت حق، انجم و گردون به جوی

آن است مصوّر که برون می‌آرد
زین کاغذِ گرده هر زمان طرح نوی

(اشرف، ۳۶۹)

* کاغذِ گهر:

دلا چه مرد ثنا نیستی نمی‌گویم
که سوی حضرت او کاغذِ گهر بفرست

(طالب، ۹۸۹)

* کاغذِ مسطرزده / مسطر کشیده:

بیت اشرف بی‌نصیب از کاغذِ مسطرزده است
خود نکرد از بوریا هم فرش مسکین خانه را

(اشرف، ۲۰۳)

به پهلو استخوانش در خزیده
به‌سان کاغذِ مسطر کشیده

(کلیم، ۱۶۸)

* کاغذِ مشقی:

به شکل «کاغذِ مشق» در ص ۷۱ یاد شده است.

چون کاغذِ مشقی ز جمال تو نگاهم
هرچند که شوید عرق شرم تو خواناست

(طاهروحید)

به رنگ کاغذِ مشقی سیاه بنماید
اگر به فرض مجسم شود نوافل ما

(عبدالغنی قبول)

آخر کار شود کاغذِ مشقی اشرف
قطعه خوش خطِ رخسارِ بتان این همه نیست

(اشرف، ۲۱۶)

* کاغذِ مکتوب:

نویسم نامه و از بس که خون می‌گیریم از هجرت
تو گویی کاغذِ مکتوب من رنگِ حنا دارد

(کلیم، ۳۴۷)

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جز الف حرفی ندارد کاغذِ مکتوب ما

(غنی، ۷۹)

* کاغذِ مهر:

آشنا رشتۀ عیسی بود و کاغذِ مهر
بهر این نسخه بیگانه چو بندی مسطر

(۱۲۶، قدسی)

* کاغذِ نشان:

خضر رهند گوشه‌نشینان منقطع
چون کاغذِ نشان به میان کتابها

(تأثیر، ۲۲۱)

بیکار می‌نمایم و در کار مردم
چون کاغذِ نشان به میان کتابها



(تأثیر، ۳۳۱)

در ص ۴۷ از کاغذ آسیا یاد شده است.

*** کاغذِ نم / نم‌دیده:**

خطِ سرنوشتِ من آب شد ز تراوش عرق حیا
چو نقوشِ معنی روشنی که شود به کاغذِ نم غلط

(بیدل، ۳۵۸/۲)

منفعلِ فطرتم کو سر و برگ قبول
خوش‌قلمِ صنع نیست کاغذِ نم در بغل

(بیدل، ۳۹۹/۲)

مهیای دعا شو چون روان شد اشک از دیده
که نقشِ مَهر گیرد خوب کاغذهایِ نم‌دیده

(صائب، ۳۲۰۶)

سطر در کاغذِ نم‌دیده پریشان گردد
ثبتِ دیوانِ عملِ نقشِ بر آبست امروز

(اشرف، ۲۷۰)

*** کاغذِ نوشته:**

می‌رسد کاغذِ نوشتهٔ مردم به جواب
نامهٔ ماست که دایم به جناحِ سفرست

(تأثیر، ۳۴۸)

*** کاغذِ هوایی:**

به باد رفتهٔ طفلی است گردِ هستی من
که نامه‌هایِ مرا کاغذِ هوایی کرد

(اسیر)

زاهد ز خفتِ عقل، خود را برد به معراج
گر ریسمان دهندش چون کاغذِ هوایی

(مخلص کاشی)

*** کاغذِ یخ:**

مرغابی همچو نقشِ ابری
بر کاغذِ یخ به یک قرار است

(کلیم، ۵۱)

*** کاغذینِ پیراهن:**

خوش است آن خالِ نزدیکِ دهانت
اگرچه نیست حاجتِ نقطه بر میم
منم در کاغذینِ پیراهن از تو
چو نقشِ ماهِ نو بر روی تقویم

(امیر خسرو، بقیه‌نقیه)

*** آسیای کاغذ:**

*** بندِ کاغذ:**

ما نقد شعر کردیم صرفِ بهای کاغذ
ریشی سفید کردیم در آسیای کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)

گر در دهان شاعر، رزقی ز ماه نو هست
نان پاره‌ای است آن هم، در آسیای کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)

بادی ز پوچ گفتن، در بینیات مینداز
بوقی ضرور نبود، در آسیای کاغذ

(نجیب، ۳۲۲)

*** افشردنِ کاغذ:**

چون خامه خجالت‌کش این مزرع خشکیم
چیدیم نم جبهه به افشردنِ کاغذ

(بیدل، ۲۵۱/۲)

*** انتهای کاغذ:**

بی‌چین جبهه سطری، در نامه‌اش ندیدیم
از ابتدای مکتوب، تا انتهای کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)

*** بالِ کاغذی / کاغذین:**

به بالِ کاغذی از بحر آتشین گذرم
حمایت تو اگر پاسبان من باشد

(صائب، ۱۸۶۱)

به بالِ کاغذی عقل می‌پریم صائب
در آن چمن که سمندر کباب می‌گردد

(صائب، ۱۷۷۹)

سمندروار بر دریای آتش می‌زند خود را
ز مکتوبم کبوتر گرچه بالِ کاغذین دارد

(سلیم، ۱۹۲)

*** بلبلِ کاغذ:**

ای نغمه‌سرای چمنت بلبلِ کاغذ
رنگین شده از شب‌نم لطفت گلِ کاغذ

(سلیم، ۲۷۷)

بر بوی خس و خار گلستان تو از شوق
بر شعله چو پروانه دود بلبلِ کاغذ

(سلیم، ۲۷۷)



گرچه خود هر نامه‌ای قالب تهی بودش چو نای
نالهای در بند بند کاغذِ طومار بود
(نجیب، ۲۸۵)

* بهای کاغذ:

چون خامه بهر دیوان، پُر استخوان شکستیم
افسوس از آن مقوّا، حیف از بهای کاغذ
(نجیب، ۳۲۰)

ما نقد شعر کردیم صرفِ بهای کاغذ
ریشی سفید کردیم در آسیای کاغذ
(نجیب، ۳۲۰)

* به کاغذ بردن / کردن:

حرفِ سخای تو چو به کاغذ برد دیر
از نوکِ خامه‌اش نُقطِ زر فرو چکد
(طالب، ۲۸)

چو توتیا که به کاغذ کنند، در کفِ دهر
درون پیرهنم سوده گشته جمله بدن
(قدسی، ۲۳۷)

* بی کاغذی:

لیکن از بی کاغذی بیتی نکردستم سواد
هست امیدم که این خدمت چو بگزارد تمام
(انوری)

پشت ناخن‌هاست در بی کاغذی جای رقم
از رجوع سفلگان وقت ضرورت چاره نیست
(تائیر، ۳۹۵)

* پر افشاندن کاغذ:

از وحشت آشوب جهان هر چه نوشتم
افشاند خط از خویش پر افشاندن کاغذ
(بیدل، ۲۵۱/۲)

* پَر کاغذی:

به پَر کاغذی از آتش هجران گذرم
نامه در دست اگر نامه‌برم باز آید
(صائب، ۱۷۴۸)

* پرویزن کاغذ:

سهل است به این هستی موهوم غرورت
آتش نتوان ریخت به پرویزن کاغذ
(بیدل، ۲۵۱/۲)

* پِل کاغذ:

شوقت به ره قافلۀ موج ز حکمت
چون آب سخن بسته به دریا پِل کاغذ
(سلیم، ۲۷۷)

* تار و پود کاغذ:

اهل معنی را بود خاک وطن ناسازگار
تار و پودِ هستی کاغذ بود ابتر در آب
(اشرف، ۲۰۷)

* جوشن کاغذ:

با تیغ توان شد طرف از چرب‌زبانی
در آب چو روغن نبود جوشن کاغذ
(بیدل، ۲۵۱/۲)

* چرب بودن کاغذ:

در ص ۵۵ از کاغذ چرب و چرب کردن یاد شده است.
پذیرای نصیحت نیست دل اهل تنعم را
چو کاغذ چرب باشد نقش را دشوار می‌گیرد
(صائب، ۱۴۵۰)

نمی‌چسبید به دل تن‌پروران را حرف اهل دل
چو کاغذ چرب باشد نقش از خاتم نمی‌گیرد
(صائب، ۱۴۵۵)

* دامن کاغذ:

از راه تو آسان نرود نقشِ جبینم
خط پنجه دیگر زده در دامن کاغذ
(بیدل، ۲۵۰/۲)

* رُخ کاغذ:

غزل رسم قدیم است از پی آن می‌کنم رنگین
لبِ خامه، رخ کاغذ، دل دیوان، سر دفتر
(حسن‌دهلوی، ۴۶۸)

چو فرد آینه با کاینات یک‌رو باش
که شد سیاه رخ کاغذ از دورویی‌ها
(صائب، ۳۲۹)

* روی کاغذ:

خط هر سطری که نی در مدحتت باشد رقم
چون خط زنگار سازد روی کاغذ را فکار
(اشرف، ۱۰۶)



صحبت ارباب دنیا مفلسان را می‌گزد
ظاهر است از روی کاغذ نقش دندان نگین

(بیدل، ۶۶۳/۲)

* سپر کاغذین:

قیاس شود با جوشن کاغذ.

نتوان به علم رسمی از آتش نجات یافت
در پیش روی خود سپر کاغذین مگیر

(صائب، ۲۲۹۰)

* سفید کاغذ:

ز بهر نسخه شعرم سفید کاغذ صبح
به زردرنگی مهر است از زرافشانی

(طغرا)

* شرار کاغذ:

قیاس شود با ص ۴۷، کاغذ آتش زده.

از شرار کاغذم داغی ست کاین وارسته‌ها
بر رخ هستی عجب دندان نما خندیده‌اند

(بیدل، ۱۸۲/۲)

شرار کاغذم افتاد ختم نسخه هستی
بر این حروفی چند انتخاب گذشتم

(بیدل، ۵۴۱/۲)

نقطه‌ای چند از شرار کاغذم کرده‌ست داغ
بی‌تکلف انتخابی داشت دفتر سوختن

(بیدل، ۶۶۵/۲)

بیدل امشب چون شرار کاغذ آتش زده
چیده‌ام گل‌ها ز باغ دلگشای سوختن

(بیدل، ۷۱۸/۲)

شرار کاغذ ما رنگ تصویر دگر دارد
به لوح امتیاز آتش زنی تا نقش ما بندی

(بیدل، ۸۱۰/۲)

* شرر کاغذ:

رنج دعوی نبری عرصه فرصت تنگ است
شرر کاغذ آتش زده این محضر داشت

(بیدل، ۶۷۳)

شرر کاغذ آتش زده‌ام سوخت جگر
آه از آن فرصت عبرت که به لنگر نگذشت

(بیدل، ۷۵۲)

می‌خواست فرصت از شرر کاغذ انتخاب
رنگ پریده بر ورقم نقطه‌ها گذاشت

(بیدل، ۷۱۸)

شرر کاغذت آماده صد پرواز است
صفحه آتش زن اگر مشق پریدن نرسد

(بیدل، ۸۷۴)

شرر کاغذ است فرصت عیش
می‌پرد رنگ و باغ می‌گردد

(بیدل، ۱۰۵/۲)

شرر کاغذی، آرایش دکان نکنی
صفحه آتش زنی، فکر چراغان نکنی

(بیدل، ۸۴۲/۲)

* صفحه کاغذ/ کاغذی:

صفحه کاغذ ندارد تاب جولان شرار
آه از آن دشتی کز و نخجیر من پیدا شود

(بیدل، ۷۸۷)

ز طرح بنای متینت اگر
شود صفحه کاغذی بهره‌ور

(کلیم، ۲۱۱)

چو می نکته‌هایش بود نشئه‌ناک
شده صفحه کاغذش برگ تاک

(منیر، ۱۱۴)

* ظرف کاغذ:

ز اعجاز سخن در ظرف کاغذ کرده‌ام صائب
شرابی را که از بویش دل پیمان‌ه می‌ریزد

(صائب، ۱۴۸۷)

* فرد کاغذ:

هر کبوتر قابل این نامه و پرواز نیست
سینه هر فرد کاغذ محرم این راز نیست

(نجیب، ۷۴۹)

* قبا کاغذ:

در ص ۷۵ با عنوان «کاغذین جامه» یادآوری شده است.

جان را به صورت شعر، در صفحه جای دادیم
کردیم همچو تصویر، در بر قبا کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)



شاید ز ما نشانی، در این لباس ماند
کردیم همچو معنی، در بر قبای کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)

کلاه کاغذ:

بر سر کلاه کاغذ، چون خامه‌اش گذارند
کاینش سزاست هر کس، شد آشنای کاغذ

(نجیب، ۳۲۰)

کبود کاغذ:

در ص ۱۳۹ از کاغذ کبود یاد شده است.

شود اگر همه مرهم کبود کاغذ چرخ
چه زخم‌ها که به حسرت نصیب خواهد شد

(اسیر، ۲۷۱)

* کشتی کاغذ:

خرد به زور می ناب بر نمی‌آید
مرو به کشتی کاغذ دلیر بر سر آب

(صائب، ۴۴۶)

* گلشن کاغذ:

بیدل سر فواره این باغ نگون است
تا کی به قلم آب دهی، گلشن کاغذ

(بیدل، ۲۵۱/۲)

گل کاغذ:

از تربیت آب و هوای چمن تو
شد تازه ز باران چو شکوفه گل کاغذ

(سلیم، ۲۷۷)

ز شعر هر که کند آبرو طمع صائب
توقع از گل کاغذ گلاب می‌دارد

(صائب، ۱۸۰۸)

چیدند و کشیدند گلاب از گل کاغذ
آن غنچه‌دهان بر سر انصاف نیامد

(صائب، ۲۱۱۵)

از گل کاغذ کنون دریوزه بو می‌کنیم
ما که چشم از بوی پیراهن مکرر دوختیم

(صائب، ۲۶۴۲)

چون گل کاغذ به رنگ خشک قانع گشته‌ایم
از تری‌های سحاب و ناز شبنم فارغیم

(صائب، ۲۶۵۱)

ز بس که تشنه بوی وفای نایابم
به دستم از گل کاغذ دهند می‌بویم

(صائب، ۲۷۹۸)

حسن را بی‌عرق شرم طراوت نبود
گل کاغذ به از آن گل که بر او شبنم نیست

(بیدل، ۶۴۳)

* گل کاغذی / کاغذین:

هر کس نکرده در گرو می کتاب را
نگرفته است از گل کاغذ گلاب را

(صائب، ۳۳۲)

ز فیض حسن تو شد عالم آن چنان سیراب
که می‌توان ز گل کاغذی گلاب گرفت

(صائب، ۹۰۷)

بود بجا ز سخن آبرو طمع کردن
اگر توان ز گل کاغذی گلاب کشید

(صائب، ۱۹۴۰)

دماغ خشک مرا کرد نامه تو معطر
که گفته است گل کاغذی گلاب ندارد؟

(صائب، ۲۱۵۵)

ملول شد دلت ای همنشین ز گریه ما
که گفته بود گل کاغذین به یاران بر

(سلیم، ۲۸۳)

لوله کاغذ:

در ص ۱۶۷ از آن یاد شده است.

آن چیست که طفل مردم آزارده است
با آن که نهال مردمی بارده است
هم لوله کاغذ است و هم بند قلم
هم مهره کشنده و هم آهارده است

(اشرف، ۳۵۵)

* مار کاغذی:

به چندین نامه پیچیده خوشدل ساختی ما را
ز مار کاغذی بر باد دادی جان اعدا را

(تأثیر، ۲۷۱)

* مرغ کاغذی:

کاغذباد. خالص اصفهانی گوید



چو مرغ کاغذی سررشته دل را به طفلی ده
که گر صدبار اندازد به خاکش باز بردارد
(تحقیق الاصطلاحات)

* نشر کاغذ:

چپ نوشتند نامه حاضر باش
نشر کاغذ رقم برون ندهد
(نظیری، ۱۸۱)

* نم به کاغذ رسیدن:

قیاس شود با: کاغذ نم/ نم دیده
از شکوه مرا رقم به کاغذ نرسد
زین گریه خامه، نم به کاغذ نرسد
با این دل پر که دارم از دوست، مرا
حرف گله از قلم به کاغذ نرسد
(طالب، ۹۳۹)

کتابنامه:

- اسیر شهرستانی، ۱۳۸۴، دیوان غزلیات، به تصحیح دکتر غلامحسین شریفی ولدانی، تهران: میراث مکتوب.
- اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳، دیوان اشعار، به تصحیح دکتر محمدحسین سیدان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- افشار، ایرج، ۱۳۹۰، کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی، تهران: میراث مکتوب.
- بیدل دهلوی، ۱۳۷۶، کلیات (۳مجلد)، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران: انتشارات الهام.
- تأثیر تبریزی، محسن، ۱۳۷۳، دیوان، به تصحیح امین پاشا اجلالی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جامی، ۱۳۴۱، دیوان، هاشم رضی، تهران: نشر پیروز.
- زلالی خوانساری، ۱۳۸۴، کلیات، تصحیح دکتر سعید شفیعیون، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- سلیم تهرانی، محمدقلی، ۱۳۴۹، دیوان، تصحیح دکتر رحیم رضا،

- تهران: کتابخانه ابن سینا.
- صائب تبریزی، ۱۳۷۵، دیوان (۶مجلد)، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- طغرا، دیوان قصاید، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۶۲۸.
- عرفی شیرازی، ۱۳۸۷، کلیات (۲مجلد)، تصحیح پروفیسور محمولی الحق انصاری، تهران: دانشگاه تهران.
- غنی کشمیری، ۱۹۶۴، دیوان، تصحیح علی جواد زیدی، کشمیر: سرینگر.
- قدسی مشهدی، حاجی محمدجان، ۱۳۷۵، دیوان، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- قلیچ خانی، حمیدرضا، ۱۳۸۹، اصطلاحات نسخه پردازی در دیوان بیدل دهلوی، دفتر تحقیقات فارسی، دهلی نو.
- _____، و سید احمد بهشتی، ۱۳۸۳، دیوان حسن دهلوی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____، ۱۳۹۰، فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته، چاپ سوم، تهران: روزنه.
- کاشانی، نجیب، ۱۳۸۲، کلیات، تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- کرم، سید فرید، ۱۳۸۸، سروده‌ها و نوشته‌های منیر لاهوری، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- کلیم همدانی، ابوطالب، ۱۳۶۹، دیوان، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ملک الشعراء طالب آملی، بی تا، کلیات، تصحیح طاهری شهاب، تهران: کتابخانه سنایی.
- نظیری نیشابوری، ۱۳۴۰، دیوان، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.
- واسطی بلگرامی، سید امیرحیدر، تحقیق الاصطلاحات (تألیف ۱۱۸۹ ق)، نسخه خطی موزه بریتانیا، ش ۲۱۸۷.DR

